

نویسنده: الاستیر کروک (Alastair Crook).

منبع و تاریخ نشر: انفارمیشن کلیرنگ هوز «۲۰۱۴-۹-۲».

برگردان: پوهندوی دوکتور سید حسام «مل»

شما دولت اسلامی عراق و سوریه را نمیتوانید درک نمایند تا آنکه تاریخچه ای و هابیت را در عربستان سعودی ندانید

You Can't Understand ISIS If You Don't Know The History Of Wahhabism In Saudi Arabia

ظهور ناگهانی و چشمگیر گروه داعیش (دولت اسلامی عراق و سوریه) در پهنای عراق موجب شوک و هراس ناگهانی اکثریت مردم غرب گردید، بسیاری مردم به نسبت اعمال خشونت بار این گروه لجام گسیخته بهت زده و در وحشت افتادند و از جا نبی زمینه کشش و جلب و جذب بیشتر جوانان سنی نیز به این گروه نوظهور مساعد گردید اما بیشتر از آن آنها دریافتند که عربستان سعودی به نسبت تظاهرات ناشی از اعمال این گروه بیشتر نگران و متعجب گردیدند و آن اینکه عربستان سعودی نمیداند که دولت اسلامی عراق و شام برای خود عربستان سعودی نیز یک ابزار فوق العاده تهدید کننده میتواند محسوب گردد.

بادر نظر داشت تذکرات فوق همین اکنون چنین به نظر میرسد که نخبگان حاکم عربستان سعودی در ارتباط به ظهور دولت اسلامی عراق و سوریه از نظر طرز دید بینهم منشعب و به دودسته تقسیم شده اند، برخی از این نخبگان حاکم از به میان آمدن دولت اسلامی عراق و سوریه استقبال می نمایند و به عاملان آن تحسین میگویند و چنین می پندارند که تبادله آتش جنگ اهل تشیع ایرانی ها با آتش جنگ سنی ها می باشد جنگی که در بحبوحه ای شکل گیری دولت جدید سنی ها، دولت دلخواه و یا آنچه که میتوان آنرا بعنوان میراث تاریخی سنی ها یاد کرد محصول ایدئولوژی سخت گیرانه ای سلفی های داعش میباشد.

برخی دیگری از سعودی ها به نسبت روی کار آمدن دولت اسلامی عراق و سوریه بیشتر احساس ترس می نمایند و از نقطه نظر تاریخی شورشی را که برادران و هابی اخوان علیه عبد العزیز بر اه انداخته بودند بخاطر می آورند (سلب مسولیت: این اخوان با برادران اخوان المسلمین هیچ ربطی نداشته- لطفا توجه بفرماید: که تمام مراجع

اخرا لامر به اخوانی های و هابیت منتهی میشود نه به برادران اخوان المسلمین .
واز جانبی بسیاری از سعودی ها از دکتترین داعیش به شدت ناراحت و آشفته میباشند
وبادرنظر داشت همین ناراحتی است که ایشان از مقامات عربستان سعودی مستقیماً
غرض دریافت معلومات چندی بطرح سوالات می پردازند تا اگر بتوانند معلوماتی
در مورد جنبه های این دولت نوظهور اسلامی عراق و شام بدست آورند .

دوگانگی عربستان : اختلافات داخلی عربستان سعودی و تنش بر سر دولت
اسلامی عراق و سوریه نخبگان حاکم سعودی را بدودسته تقسیم نموده است که درک
سرشتی (وتداوم) این دوگانگی از آنجایکه درهسته و محراق اصلی دکتترین این نظام
سلطنتی نهفته است و ریشه های تاریخی دارد میتواند قابل درک باشد .

یک عامل ورشته و یاریشه ای غالباً دیگری که ما رامستقیماً به درک هویت عربستان
سعودی کمک می نماید هما نا معرفی محمد بن عبدالوهاب (بنیاد گذار و هابیت) میباشد که
نظریه ای به اصطلاح پاک دینی و انصراف و طرد از افراطیگری اومورد استفاده ای
این سعود قرار میگیرد (این سعود یا شخصیت دومی بعد از او که بیش از یک رهبر
و پیشوای کوچک و اقلی در میان بسیاری از بادیه نشینانی که بطور مستمر بخاطر
حمایت و نگهداری صحرای مسطح «Nejd» مبارزه می نمودند نبود) .

بخش دوم گیچ کننده ای این دوالتی یا دوگانگی دقیقاً به سلطان عبدالعزیز تعلق میگیرد که
بعد از او عربستان طی سال (1920) از محدودیت ها و تسلط و خشونت های افراد مسلط
حزب اسلامی آزاد میگردد (و در مناسبات بین المللی با بریتانیا و ایالات متحده امریکا
با رعایت اصول دیپلوما سی موقوف یک دولت ملی را کسب می نماید) و انگیزه اصلی
ونها دینه شدن آنرا بوهابیت ربط میدهند چونکه بعد از آن فرصت فزاینده ای را در ارتباط
ترتیب و تنظیم پطرو دالر (درآمد کشورهای نفت خیز «بویژه کشورهای واقع در شرق
میانه» و ذخیره نمودن دالر در بانک ها غرب) در سال «1970» بدست می آورند که
این خود زمینه را برای برادران اخوان مساعد میسازد که از خانه های شان بیرون آیند
و به کشورهای دور نزدیک سفر کنند و در خودبعوض خیزش ها و انگیزه های خشونت
آمیز در سراسر جهان اسلام انقلاب فرهنگی را رونق دهند .

اما این « انقلاب فرهنگی» به هیچ وجه اصلاح طلبی و ریفورم سربراه شده نبود
بلکه این انقلاب به کرسی نشاندن مفکوره و نظریات افراطی عبدالوهاب در از بین بردن
فساد و رشوه و خرافات و بدعت و بت پرستی بود و آنها بمنظور پاکسازی دامن اسلام از
همچو پدیده های ملوث و نفرت انگیز .

یادداشت : برای آنکه به محتوی کامل این مقاله آگاهی همه جانبه بدست آوریم لازم
پنداشه میشود تا از زنده گی نامه هریک احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب
معلومات چندی داشته باشیم ، روی این منظور زنده گی نامه این هردو شخصیت مذهبی

و بنیان گذران مذهب و هابیت به نقل از ویکی پدیا ذیلاً پیشکش می نمایم از این قلم

ابن تیمیه

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

این مقاله نیازمند **تمیزکاری** است. لطفاً تا جای امکان آن را از نظر املا، انشاء، چیدمان و درستی بهتر کنید، سپس این برچسب را بردارید. محتویات این مقاله ممکن است **غیر قابل اعتماد** و **نادرست** یا **جائیدارانه** باشد یا **فوائین حقوق پدیدآورندگان** را نقض کرده باشد.



احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه حرانی معروف به ابن تیمیه (زاده ۱۰ ربیع‌الاول سال ۶۶۱ ه. ق، ۲۲ ژانویه ۱۲۶۳ میلادی، برابر با ۲ بهمن ۶۴۱ ه. ش، حران، ترکیه درگذشته ۲۸ سپتامبر ۱۳۲۸ میلادی، برابر با ۵ مهر ۷۰۷ ه. ش) (ش)

وی فقیه **حنبل**ی و **سلفی** و مبتکر و بنیان‌گذار نظری، فرقه **هابیت** است. اما در باره القاب و عنوان درست او اختلاف بسیار است. چه او را با القابی چون **مفسر**، **رجالی**، **مفتی** و **ادیب** یاد کرده‌اند.^[۱] **محمد بن خضر** (م. ۶۲۲ ق.) پدر او روحانی حنبلی مذهب بود که در عقاید و فقه از مذهب «**احمد بن حنبل**» (م/ ۲۴۱) پیروی می‌کرد، از این جهت فرزند خود را به مدارس حنابله فرستاد تا **فقه حنبلی** را فرا گیرد. جدّ اعلاّی وی از دانشمندان حنبلی مذهب و نخستین فرد ملقب به ابن تیمیه بوده است.

بسیاری از فتوای او مطابق هیچ یک از مذاهب چهارگانه اهل تسنن یعنی **حنبل**ی، **شافعی**، **مالکی** و **حنفی** نبود. یکی از نخستین آثار او کتاب عقیده است که به نوعی خرق عادت در میان سنیان محسوب می‌شود. وی در این کتاب به نقد و رد بسیاری از عقاید **کلامی**، **اشعری**‌ها پرداخته و نسبت به آن باورها معترض است. از جمله ویژگی‌های ابن تیمیه، جسارتش در ارائه عقاید و باورهایش بود.

نسب کامل او را چنین گفته‌اند: **تقی الدین ابوالعباس احمد بن شهاب الدین عبدالحلیم بن مجد الدین عبدالسلام بن عبدالله بن ابی القاسم محمد بن الخضر بن محمد بن الخضر الحرّانی دمشقی الحنبلی**.^[۲]

ابین **هابیت** در قرن ۱۲ هجری بر اساس افکار و آراء او پی ریزی گردید. به گونه‌ای که شناخت عقاید و هابیان در گرو شناخت ابن تیمیه و آراء و عقاید او است. البته **محمد بن عبدالوهاب** مؤسس و هابیت بخشی از عقائد او را گرفت، و قسمت‌های دیگر آنرا رها کرد و به آن اهمیت نداد.^[۳]

منابع در باره زندگی وی

از میان آثار فراوانی که در باره زندگی وی نوشته شده، مقاله **مفصل عباس زریاب خوبی** تحت عنوان «ابن تیمیه» در **دائرةالمعارف بزرگ اسلامی**، اثری شایان توجه است.

دیدگاه‌ها

مبانی فکری ابن تیمیه می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

دیدگاه‌های سلبی

که آنها را در چهار بخش می‌توان خلاصه کرد:

۱ - نفی هر گونه تعقل در فهم معنای ظاهر کلام خدا و حمل آن بر معانی لغوی

وی اصرار می‌ورزد که آنچه در قرآن و احادیث وارد شده، بر همان معنای لغوی و متداول عرفی باید حمل شود و کسانی را که این نوع از صفات را به کمک قرآن موجود در آیات و روایات بر معانی مجازی و کنائی و معقول حمل می‌کنند، مؤوله (تاویل‌گرا) نامیده و به باد انتقاد می‌گیرد، و به این نیز اکتفاء نمی‌کند و می‌گوید: "همه صحابه و تابعان نیز بر این عقیده بوده‌اند"^{۱۴}

۲ - کاستن از مقامات پیامبر اسلام

بخش دوم تفکر او عادی دانستن مقامات پیامبران و اولیای الهی است و اینکه آنان پس از مرگ کوچکترین تفاوتی با افراد عادی ندارند، او در این راستا، مسائلی را مطرح می‌کند که همگی یک هدف را تعقیب می‌کند، و آن عادی جلوه دادن پیامبران، مخصوصاً پیامبر اسلام و اولیاء بزرگ دین است. روی این اساس می‌گوید:

۱. سفر برای زیارت پیامبر حرام است.

۲. کیفیت زیارت پیامبر، از کیفیت زیارت اهل قبور تجاوز نمی‌کند.

۳. ساخت هر نوع پناه و سایبان بر قبور حرام می‌باشد.

۴. پس از درگذشت پیامبر هر گونه توسل به آن حضرت بدعت و شرک است.

۵. سوگند به پیامبر و قرآن، و یا سوگند دادن خدا، به آنها شرک می‌باشد.

۶. برگزاری مراسم جشن و شادی در تولد پیامبر، بدعت به شمار می‌رود.

وی با اصرار به جنگ همه می‌رود، و از این جهت از همان زمان، و پس از آن، افکار عمومی اهل سنت بر او شورید. و بارها دستگیر و زندانی شد و ده‌ها کتاب بر رد اندیشه‌های او نوشته گردید.

۳ - انکار فضائل اهل بیت پیامبر

بخش سوم از مبانی فکری او را انکار فضائل اهل بیت پیامبر که در صحاح و مسانید اهل سنت وارد شده، تشکیل می‌دهد وی در کتاب خود به نام منهاج السنة، احادیثی را که مربوط به مناقب علی و خاندان اوست انکار می‌نماید و همه را مجعول اعلام می‌کند.

۴ - مخالفت با مذاهب چهارگانه اهل سنت

بخش چهارم از آراء او مخالفت وی با مذاهب چهارگانه اهل سنت در باب نکاح و طلاق است. محمد بن عبد الوهاب بخش دوم از مبانی فکری ابن تیمیه را گرفت و به سه بخش دیگر اهمیت نداد، هر چند اخیراً بخش نخست (جهت داشتن خدا) به وسیله مفتی سعودی «عبد العزیز بن باز» به صورت کمرنگ احیاء شده است.

وی پیرو نقل و حدیث و دشمن سرسخت شیعه و تصوف بود. ابن تیمیه بخاطر عقایدش که سخت با مذاهب اسلامی در تعارض است از دمشق اخراج شد و علمای آن روزگار تا مرز تکفیر او پیش رفتند. همچنین علمای دینی مدینه و مکه نیز از او ابراز برائت کرده و او را به این شهرها ممنوع‌الورود اعلام نمودند.

دیدگاه‌های اثباتی و سلبی

۱. احیای توحید و معارف اصیل. مهم‌ترین دیدگاه ابن تیمیه این است که با مرور زمان، آرمان اصلی اسلام، یعنی توحید، تحت تأثیر اختلاط مسلمانان با فرهنگ‌های دیگر از یادها رفته است و بهترین شیوه احیای این آرمان، کوشش برای احیای اندیشه‌های کهن اسلامی، یعنی تفکر رایج در عصر پیامبر (ص)، صحابه، و تابعین است. این کوشش را می‌توان با تکیه بر روایات، به جای تکیه بر اجتهاد و استدلال‌های عقلی و علمی پی گرفت.

۲. همچنین، از مهم ترین کوشش‌های فکری ابن تیمیه، تلاش برای مرز نهادن میان آیین‌های اسلامی اصیل - از دید خود وی - با آیین‌هایی است که بعدها، تحت تأثیر فرهنگ‌های دیگر، یا تحت تأثیر توسعه و تحول و رشد تمدن اسلامی پدید آمده است.

از همین روست که وی با شیعیان در می‌سنجید؛ چرا که، شیعیان، از دید وی اولاً برای آموزش‌های صحابه و تابعین ارزشی قائل نیستند؛ و ثانیاً بسیاری از آیین‌ها و مراسم غیر دینی را که در میان زرتشتیان و مسیحیان و... رایج بوده است، جلوه‌ای اسلامی بخشیده و به اسلام وارد کرده‌اند. وی شیعیان را بدین متهم می‌کند که با گسترش فرهنگ توسل، توحید را که اصلی ترین شعار اسلام است، از جایگاه خویش منحرف کرده‌اند. وی می‌گوید عرب‌های عصر پیش از اسلام، به خداوند معتقد بودند و همچنان که در قرآن هم یاد شده است، صرفاً بت‌ها را شیعیان درگاه الهی می‌دانستند. از دید وی، مهم ترین شعار پیامبر (ص)، ترویج خداپرستی نبود؛ چرا که مردم همه خداپرست بودند. شعار پیامبر (ص)، ترویج این معنا بود که خدا خودش از رگ گردن به مردم نزدیک تر است و واسطه‌ای نیاز ندارد. استدلال‌های گسترده او در کتاب‌هایی مثل قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة، یا توحید الالهیة و جز آن‌ها عرضه شده است، ابن تیمیه البته از جانب شیعیان و هم عامه مسلمانان، با مخالفت‌های بسیار گسترده، و پاسخ‌هایی نیز روبه رو گردید.

۳. وی شدیداً مخالف با رشد و توسعه فلسفه، و دیگر علوم است که به نظرش، ریشه در فرهنگ‌هایی غیر از شبه جزیره عربستان، به جز دوره زندگی پیامبر اسلام دارند. (مخالف هر گونه فلسفه)

۴. از فتوای مهم او، فتوا به حرمت کلام و منطق، علاوه بر فلسفه و عرفان است. [۱۵۷] برخی ابن تیمیه را نخستین کسی می‌دانند که مفهوم عرضه و تقاضا در اقتصاد را معرفی کرد. [۱۶] به همین ترتیب، وی را باید از معدود شخصیت‌های کهن در جهان اسلام، تلقی کرد که بر استقراء شواهد و کاربرد روش تجربی اصرار داشته‌اند. وی در عموم آثار خویش، می‌کوشد با استقراء شواهد بحث در قرآن، کتب تاریخی، و حتی آداب و رسوم و شواهد شناخته رایج در عصرش، بحث‌ها و مطالعات و اظهار نظرهای خود را مستند کند. هر چند بدلائل غیر منطقی خود که دور از هرگونه عقل سلیم می‌باشد نتوانست تفکرات خود را در قالب منطق و دین و شریعت اثبات نماید. و حتی در مستندات خود نیز دچار تزلزل فراوان شده است.

ابن تیمیه از نظر علمای اهل سنت

۱. محمد بن محمد بخاری (دانشمند حنفی مذهب، متوفای ۸۴۱) اعلام می‌کند: "هر کس به ابن تیمیه شیخ الاسلام بگوید، کافر است." (إن من أطلق القول علی ابن تیمیة أنه شیخ الإسلام فهو بهذا الإطلاق کافر) البدر الطالع: ۲/۲۶۰.

۲. ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲، از ارکان علمی اهل سنت) در کتاب درر الکامله، ج ۱، ص ۱۵۵ نظر بزرگان و علمای اهل سنت را نسبت به ابن تیمیه بیان می‌کند و می‌گوید: "در جامعه اسلامی (اهل سنت و نه شیعه)، بعضی‌ها می‌گویند که ابن تیمیه مجسم (کسی که خدا را جسمانی می‌داند) است، بعضی‌ها می‌گویند ملحد و زندقه است، بعضی‌ها می‌گویند منافق است." (فمنهم من نسبه إلى التجسیم، ومنهم من یسببه إلى الزندقة، ومنهم من ینسبه إلى النفاق)

ابن حجر عسقلانی در همان می‌نویسد که قضات اهل سنت در زمان ابن تیمیه اعلام کردند: "هر کس معتقد به عقاید «ابن تیمیه» باشد، خون و مالش حلال است." (من اعتقد عقیده ابن تیمیة حلّ دمه و ماله) الدرر الكامنة: ۱/۱۴۷، البدر الطالع: ۱/۶۷، مرآة الجنان للیافعی، ج ۲، ص ۲۴۲. نیز در همان ج ۱، ص ۱۵۴ می‌گوید: "مردم مسلمانان و علماء اسلام، نظرشان نسبت به ابن تیمیه، بعضی می‌گویند او زندقه و ملحد و بی‌دین و برخی می‌گویند او منافق است؛ چون نسبت به ساحت امیرالمؤمنین علی ابن ابوطالب (علیه السلام) جسارت و حرف‌های بی‌ربط زده است."

۳. ابن حجر مکی، در کتابی که حتی علیه شیعه نوشته است، وقتی به ابن تیمیه می‌رسد می‌گوید: "خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است، و پیشوایان اهل سنت و معاصرین وی از شافعی‌ها، و مالکی‌ها، و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند." (الفتاوی الحدیثة: ۸۶. بن تیمیة عبد خذله الله، وأضله وأعماه، وأصمه وأذله، وبذلک صرح الأئمة الذین بینوا فساد أحواله وكذب أقواله... وأهل عصرهم وغيرهم من الشافعیة والمالکیة والحنفیة)

۴. ابن بطوطه، جهانگرد نامی مراکشی در سفرنامه اش می‌نویسد: "در دمشق یکی از بزرگان فقهای حنبلی به نام ابن تیمیه را دیدم که در فنون مختلف سخن می‌گوید، ولی عقل او سالم نبود." (رحله ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۷)

۵. محمد بخاری (حنفی متوفای سال ۸۴۱) در بدعت‌گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است، تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده است که اگر کسی ابن تیمیه را «شیخ الاسلام» بداند، کافر است. (بدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰)

۶. ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ و شوکانی متوفای ۱۲۵۵، دو تن از عالمان بزرگ اهل سنت می‌نویسند: قاضی شافعی دمشق دستور داد که در دمشق اعلام کنند که: "هر کس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است." (الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۴۷؛ البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷ و مرآة الجنان، ج ۲، ص ۲۴۲)

۷. حصنی دمشقی (از بزرگان اهل سنت) ابن تیمیه را زندق می‌داند. حصنی دمشقی می‌نویسد: "ابن تیمیه‌ای را که دریای علم توصیف می‌کنند، برخی از پیشوایان، او را زندق (ملحد) مطلق می‌شمارند. علت گفتار بعضی از پیشوایان هم این است که تمام آثار علمی ابن تیمیه را بررسی کرده و به اعتقاد صحیحی برنخورده‌اند؛ مگر این که وی در موارد متعددی برخی از مسلمانان را تکفیر می‌کند و برخی دیگر را گمراه می‌داند. با این که کتاب‌های وی آمیخته به تشبیه حق به مخلوقات و تجسیم ذات باری تعالی و هم چنین جسارت به ساحت مقدس رسول اکرم [صلی الله علیه و آله] و شیخین و تکفیر عبدالله بن عباس است!"

حصنی دمشقی در جای دیگر می‌نویسد: "ابن تیمیه گفته است: هر کس به مرده و یا فرد دور از نظر استغاثه کند ... ظالم، گمراه و مشرک است. از این سخن ابن تیمیه، بدن انسان می‌لرزد، این سخن، پیش از زندق حران، ابن تیمیه از دهان کسی در هیچ زمان و هیچ مکانی بیرون نیامده است. این زندق نادان و خشک، داستان عمر را وسیله‌ای برای رسیدن به نیت ناپاکش در بی‌اعتنایی به ساحت حضرت رسول اکرم، سید اولین و آخرین، قرار داده و با این سخنان بی‌اساس، مقام و منزلت آن حضرت را در دنیا پایین آورده است و مدعی شده است که حرمت و رسالت آن بزرگوار پس از رحلت از بین رفته است. این عقیده به یقین کفر و در واقع زندقه و نفاق است." (دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۳۱)

۸. سُئکی، (از بزرگان اهل سنت) ابن تیمیه را بدعت‌گذار می‌داند. وی متوفای سال ۷۵۶ هجری، از دانشمندان پرآوازه اهل سنت و معاصر ابن تیمیه می‌نویسد: "او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرگب بودن ذات اوست، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملترزم شد و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفت" (طبقات الشافعیة، ج ۹، ص ۲۵۳؛ السیف الصقیل، ص ۱۷۷ و الدرّة المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیه، ص ۵)

۹. ذهبی (متوفای ۷۷۴) دانشمند بلندآوازه اهل سنت که خود همانند ابن تیمیه، حنبلی مذهب و در علم حدیث و رجال سرآمد عصر خویش بود، پیروان ابن تیمیه را بیگانه، فرومایه و مگار می‌داند. ذهبی در نامه‌ای خطاب به وی می‌نویسد: "ای بیچاره! آنان که از تو متابعت می‌کنند در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند ... نه این است که عمده پیروان تو عقب مانده، گوشه گیر، سبک عقل، عوام، دروغگو، کودن، بیگانه، فرومایه، مگار، خشک، ظاهر الصلاح و فاقد فهم هستند. اگر سخن مرا قبول نداری آنان را امتحان کن و با مقیاس عدالت بسنج." ("یا خبیة! من اتبعک فانه معرض للزندقة والینحلال ... فهل معظم اتباعک إلاّ قعید مربوط، خفیف العقل، أو عامی، کذاب، بلید الذهن، أو غریب واجم قوی المکر، أو ناشف صالح عدیم الفهم، فان لم تصدقنی ففتشهم وزنهم بالعدل ...")

تا آنجا که می‌نویسد: "گمان نمی‌کنم تو سخن مرا قبول کنی! و به نصیحت‌های من گوش فرا دهی! تو با من که دوست هستم این چنین برخورد می‌کنی پس با دشمنانت چه خواهی کرد؟ به خدا سوگند، در میان دشمنانت، افراد صالح و شایسته و عاقل و دانشور فراوانند، چنان که در میان دوستان تو افراد آلوده، دروغگو، نادان و بی‌عار زیاد به چشم می‌خورند." (الإعلان بالتوبیخ، ص ۷۷ و تکملة السیف الصقیل، ص ۲۱۸).

برخی از اساتید ابن تیمیه

- پدرش شیخ المجد ابن تیمیه
- شیخ زین‌الدین ابن المنجا
- مجد الدین ابن عساکر

برخی از شاگردان ابن تیمیه

- شمس‌الدین ابن قیم الجوزیه

- ابو عبدالله محمد الذهبي صاحب ميزان الاعتدال
- اسماعيل بن عمر بن كثير
- محمد بن عبدالهادي المقدسي
- ابوالعباس احمد بن الحسن الفارسي مشهور به قاضي الجبل
- زين الدين عمر مشهور به ابن الوردي

انتقاد از ابن تيميه

نياز مند مدرک

آثار ابن تيميه

مقاله

- در تفسير
 - رسالة در تفسير وكيف يكون
 - تفسير سورة الاخلاص
 - جواب أهل العلم والایمان
 - تفسير المعوذتين
- در عقاید
 - الايمان
 - الاستقامة
 - اقتضاء الصراط المستقيم
 - الفرقان بين أولياء الرحمن وأولياء الشيطان
 - التوسل والوسيلة
 - الرسالة الحموية
 - الرسالة التدمرية
 - العقيدة الواسطية
 - رسالة مراتب الادارة
 - الاحتجاج بالقدر
 - بيان الهدى من الضلال
 - الجواب الصحيح
 - معتقدات اهل الضلال
 - معارج الوصول
 - السؤال عن العرش
 - بيان الفرقة الناجية
 - درء تعارض العقل والنقل
 - منهاج السنة النبوية
 - ابطال قول الفلاسفة باثبات الجواهر العقلية
 - شرح حديث النزول
 - نقض المنطق
 - الرد على المنطقيين
 - رفع الملام عن الأئمة الأعلام
 - الواسطة بين الحق والخلق
- در فقه
 - رسالة القياس
 - القواعد
 - رسالة الحسبة

- الأمر بالمعروف
- العقود
- المظالم المشتركة
- حقیقة الصیام
- قصائد
- القصيدة الثانية

کتاب

- منهاج السنة النبویة
- توحید الالهیة
- قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة
- الأربعین التي رواها شیخ الإسلام بالسند
- الإكلیل فی المتشابه و التأویل
- التبیان فی نزول القرآن
- الرسالة الاكملیه
- الرسالة العرشية
- القاعدة المر اكثية
- رسالة الى اهل البحرین فی رؤية الكفار ربهم
- رسالة ابضاح الدلالة فی عموم الرسالة
- رسالة فی أمراض القلوب و شفاؤها

محمد بن عبدالوهاب

از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

زندگی

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ در شهر عُیینه از توابع نجد متولد گردید. پدر وی، عبدالوهاب از قضات آن شهر به شمار می‌رفت. محمد، فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت. سپس برای تکمیل معلومات رهسپار مدینهٔ منوره شد و در آنجا به تحصیل حدیث و فقه پرداخت.

در دوران تحصیل در مدینه، گه‌گاه مطالبی بر زبانش جاری می‌شد که از عقایدی خاص حکایت داشت، چندان که اساتید وی نسبت به آینده‌اش نگران شده و می‌گفتند: اگر این فرد به تبلیغ بپردازد گروهی را گمراه خواهد کرد.^[۱]

چندی بعد، محمد بن عبدالوهاب مدینه را به سوی نقاط دیگر ترک کرد و چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد و یکسال در کردستان و دو سال در همدان اقامت گزید. اندک زمانی نیز رحل اقامت در اصفهان و قم افکند و آنگاه از طریق بصره آهنگ احساء کرد و از آنجا به «حُرَیمله» اقامتگاه پدرش رفت.

تا زمانی که پدرش در قید حیات بود وی کمتر سخن می‌گفت. تنها گاه میان او و پدرش نزاعی در می‌گرفت. ولی پس از درگذشت پدر به سال ۱۱۵۳ ق، پرده از روی عقاید خود برداشت.^[۲]

تبلیغات محمد بن عبدالوهاب در شهر حریمله افکار عمومی را برآشت، به گونه‌ای که ناچار شد آنجا را به عزم اقامت در عیینه (زادگاهش) ترک کند. در عیینه با حاکم وقت، عثمان بن معمر، تماس گرفت و دعوت جدید خود را با او در میان نهاد و قرار شد که او با پشتیبانی حاکم، آیین خود را تبلیغ کند. ولی طولی نکشید فرمانروای احساء، شیخ سلیمان

بن محمد آل حمید، که مقامی برتر از حاکم عیینه داشت عمل عثمان را ناروا شمرد و دستور داد هرچه زودتر محمد بن عبدالوهاب را از شهر عیینه بیرون کند.

بنابراین وی ناچار شد نقطهٔ سومی را به نام در عیه برای اقامت برگزیند که محمد بن سعود (جد آل سعود) بر آن حکومت می‌کرد. او دعوت خود را با حاکم در عیه در میان نهاد و هر دو پیمان بستند که رشتهٔ دعوت از آن محمد بن عبدالوهاب و زمام حکومت در دست محمد بن سعود باشد. برای استحکام این روابط، از دواجی نیز بین دو خانواده صورت گرفت.

محمد بن عبدالوهاب تبلیغ خود را در پرتو قدرت حاکم آغاز کرد. به زودی هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد و سیل غنایم از اطراف و اکناف به شهر در عیه که شهر فقیر و بدبختی بود، سرازیر گشت. این غنایم چیزی جز اموال مسلمانان منطقهٔ نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت‌پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبدالوهاب حلال شده بود تا آنجا که آلوسی که خود تمایلات و هایی‌گری دارد، از مورخی به نام ابن بُشر نجدی چنین نقل می‌کند:

«من در آغاز کار، شاهد فقر و تنگدستی مردم در عیه بودم ولی بعداً این شهر در زمان سعود (نوهٔ محمد بن سعود) به صورت شهری ثروتمند درآمد، تا آنجا که سلاحهای مردم آن، با زر و سیم زینت یافته بود. بر اسبان اصیل و نجیب سوار می‌شدند و جامه‌های فاخر در بر می‌کردند و از تمام لوازم ثروت بهره‌مند بودند، به حدی که زبان از شرح آن قاصر است» (۳) [۱۴]

دو چیز به انتشار دعوت محمد بن عبدالوهاب در میان اعراب بادیه‌نشین نجد کمک کرد: ۱. حمایت سیاسی و نظامی آل سعود. ۲. دوری مردم نجد از تمدن و معارف و حقایق اسلامی.

جنگ‌هایی که وهابیان در نجد و خارج از نجد (همچون حجاز و یمن و شام و عراق) می‌کردند، جاذبه‌ای دل‌فریب داشت: ثروت هر شهری که با قهر و غلبه بر آن دست می‌یافتند، بر مهاجمین حلال بود، اگر می‌توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می‌دادند و در غیر این صورت به غنایمی که به دست آورده بودند، اکتفا می‌کردند. (۴) [۱۵]

هر اندیشهٔ نوظهوری _ خاصه اگر در پوشش «توحید» عرضه شود _ در روزهای نخست توجه مردم را به خود جلب می‌کند، خاصه در جایی که مردم آن از علم و دانش دور باشند. روزی که محمد بن عبدالوهاب کار خود را در تقاب دعوت به توحید و مبارزه با شرک آغاز کرد، برخی از شخصیت‌های نجد و یمن به سوی وی اقبال کردند. برای نمونه زمانی که موج دعوت او به یمن رسید امیر محمد بن اسماعیل (۱۰۹۹ - ۱۱۸۶) مؤلف کتاب «سبل السلام فی شرح بلوغ المرام» قصیده‌ای بلند بالا در مدح محمد بن عبدالوهاب سرود که مطلع آن چنین بود:

سلامٌ علی نجدٍ و من حلَّ فی نجد و ان کان تسلیمی علی التُّبع لا یُجدی

یعنی: درود بر نجد و کسی که در آن قرار دارد، هر چند درود من از این راه دور سودمند نیست

ولی همو، هنگامی که خبرهای ناگواری از قتل و غارت و وهابیان را دریافت کرد و فهمید که محمد بن عبدالوهاب به تکفیر مسلمانان پرداخته و برای مال و جان آنها بهایی قایل نیست، از سرودهٔ پیشین خود پشیمان گشت و قصیده‌ای نو سرود که با این بیت آغاز می‌شد:

رَجَعْتُ عَنِ الْقَوْلِ الَّذِي قُلْتُ فِي النَّجْدِ وَ قَدْ صَحَّ لِي عَنْهُ خِلَافُ الَّذِي عَنَدِي (۵) [۱۶]

یعنی: من از گفتار پیشین خود در حق آن مرد نجدی بازگشتم، زیرا خلاف آنچه دربارهٔ وی می‌پنداشتم برایم ثابت شد.

کشتار وهابیان در عتبات عالیات به راستی صفحه‌ای سیاه در تاریخ اسلام است. صلاح‌الدین مختار که از نویسندگان وهابی است می‌نویسد: در سال ۱۲۱۶ ق. امیر سعود با قشون بسیار متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی القعدة به شهر کربلا رسید و آنجا را محاصره کرد.

سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد شهر شدند و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند به قتل رساندند. سپس نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند و در نقطه‌ای به نام ابيض گرد آمدند. خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه، به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، بین مهاجمین تقسیم شد. (۶) ^[۱]

ابن بشر، مورخ نجدی، درباره حملات و هابیان به نجد می‌نویسد: در سال ۱۲۲۰ سعود با سپاهی انبوه از نجد و اطراف آن، به بیرون مشهد معروف در عراق (مقصود، نجد اشرف است) فرود آمد و سپاه خود را در اطراف شهر پراکنده ساخت. وی دستور داد باروی شهر را خراب کنند ولی سپاه او زمانی که به شهر نزدیک شدند به خندق عریض و عمیقی برخوردند که امکان عبور از روی آن وجود نداشت. در جنگی که بین طرفین رخ داد، بر اثر تیراندازی از باروهای شهر، جمعی از سپاهیان سعود کشته شدند و بقیه آنها از گرد شهر عقب نشسته به غارت روستاهای اطراف پرداختند. (۷) ^[۱]

ممکن است تصور شود که هابیان تنها بلاد شیعه‌نشین را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند. ولی این تصور به هیچ وجه درست نیست و باید گفت کلیه مناطق مسلمان‌نشین حجاز و عراق و شام، آماج حملات آنها قرار داشت و تاریخ در این مورد، از هجوم‌های وحشیانه‌ای گزارش می‌دهد که مجال شرح همه آنها در این مختصر نیست. نمونه‌وار به یک مورد اشاره می‌کنیم:

جمیل صدقی زهاوی در خصوص فتح طائف به دست هابیان می‌نویسد: از زشت‌ترین کارهای هابیان، قتل عام مردم است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند. طفل شیرخوار را بر روی سینه مادرش سر می‌بریدند. جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند همه را کشتند.

چون در خانه‌ها کسی باقی نماند به دکانها و مساجد رفتند و هر که بود، حتی گروهی که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. کتابها را که در میان آنها تعدادی مصحف شریف (قرآن) و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم (از معتبرترین کتابهای حدیثی در نزد اهل سنت) و دیگر کتب حدیث و فقه بود در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند. این واقعه در سال ۱۲۱۷ اتفاق افتاد. (۸) ^[۱]

و هابیان پس از قتل عام طائف، نامه‌ای به علمای مکه نوشته و آنان را به آیین خویش دعوت کردند. سپس صبر کردند تا ایام حج منقضی شد و حاجیان از مکه بیرون رفتند، آنگاه قصد مکه نمودند.

به نوشته شاه فضل رسول قادری (هندی)، علمای مکه در کنار کعبه گرد آمدند تا به نامه هابیان نجد پاسخ گویند، در حین گفتگو و مشاوره آنان، ناگهان جمعی از ستم‌دیدگان طائف داخل مسجدالحرام شدند و آنچه را بر آنان گذشته بود، بیان داشتند و در میان مردم شایع شد که هابیان به مکه آمده و کشتار خواهند کرد.

مردم مکه سخت در وحشت و اضطراب افتادند. علما اطراف منبر (در مسجدالحرام) جمع شدند. ابوحامد خطیب به منبر رفت و نامه هابیان و جواب علما در رد عقاید آنان را قرائت کرد. آنگاه خطاب به علما و قضات و ارباب قنوا گفت: گفتار نجدیان را شنیدید و عقایدشان را دانستید درباره آنان چه می‌گویید؟ همه علما و مفتیان اهل سنت، از مکه و سایر که برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر و هابیان حکم کردند و بر امیر مکه واجب دانستند به مقابله با آنان بشتابند و افزودند که بر مسلمین واجب است او را یاری کنند و با وی در جهاد شرکت نمایند و هر کس بدون عذر، تخلف کند، گنهکار بوده و هر کس در این راه شرکت کند مجاهد و در صورت کشته شدن شهید خواهد بود. در این امر، اتفاق نظر بود و فتوای مزبور را نوشتند و همه مهر کردند..... (۹) ^[۱]

اسناد

(۱) جمیل الصدقی الزهاوی، الفجر الصادق، ص ۱۷؛ سید احمد زینی الدحلان، فتنة الوهابية ص ۶۶

(۲) آلوسی، تاریخ نجد، (صص) ۱۱۳-۱۱۱

(۳) تاریخ ابن بشر نجدی: ۱/۲۳

۴) جزیره العرب فی القرن العشرين ص ۳۴۱

۵) کشف الارتیاب، سید محسن امین ص ۸

۶) تاریخ المملكة العربية السعودية: ۳/۷۳

۷) عنوان المجد فی تاریخ نجد: ۱/۳۳۷

۸) الفجر الصادق ص ۲۲.

۹) سيف الجبار المسلول على الاعداء، شاه فضل رسول قادری، استانبول ۱۳۹۵ ق، ص ۲ به بعد.

اعتقادات

شیخ محمد عبدالوهاب خود را پیرو و مرید ابن تیمیہ، اهل تسنن می دانست. [نیازمند منبع]

حرکت وهابیت با عقائد اسلامی به مخالفت برخاست. شیخ محمد عبدالوهاب تنها به افکار خود اعتقاد داشت و البته مستر همفر جاسوس بریتانیا در کتاب خاطرات خود آورده است که افکار او میتواند راهی برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان باشد گفتنی است هم اکنون اکثریت مطلق مردم عربستان سعودی خود را وهابی و پیرو عقاید شیخ محمد عبدالوهاب می دانند.

پانویس

1. تاریخ ابن بشر نجدی
2. الفجر الصادق
3. تاریخ نجد
4. تاریخ ابن بشر نجدی
5. جزیره العرب فی القرن العشرين
6. کشف الارتیاب
7. تاریخ المملكة العربية السعودية
8. عنوان المجد فی تاریخ نجد
9. الفجر الصادق
10. سيف الجبار المسلول على الاعداء

مسلمان فریبکار (Muslim Impostors)

نویسنده و روزنامه نگار امریکایی آقای ستیفن کول (Steven coll) در مورد چنین می نویسد: چگونه این مرید سرسخت و خرده گیر ابن تمیہ پژوهشگر قرن چهاردهم یعنی عبدالوهاب انزجار و تنفر اش را (از تظاهرات و خودنمایی های ادبی و هنری، سگرت کش ها و حشیش کش ها، طبل نواز های مصری و خود را به خانواده عثمانی منصوب نمودن سپس به تمام اکناف عربستان سفر نمودن و بعداً در مکه به دوعا نشستن) نشان میدهد، به نظر عبدالوهاب اینها اصلاً مسلمان نیستند بلکه ایشان تنها اسم و عنوان اسلام و کلمه اسلامی را غصب و بخود منصوب ساخته اند و بس، عبدالوهاب

رفتار وسجایایی اعراب با دیه نشین را نسبت به این مسلمان نما ها بهتر دریافت چنانکه آنها عبدالوهاب هارا به نسبت سنگ سیاه «حجر الاسود» وخرافات چون « زیارت کردن قبرها وامکان به اصطلاح مقدسه وبخصوص به زیارتگاه ها ویامکانیکه به آنها رنگ وبوی یزدانی ورحمانی میدهند واز آن جاها بغرض نیل به مراد وهدف توهمی شان وقتاً فوقتاً زیارت می نمایند، بیشتر احترام مینمودند.

آنچه که در فوق ذکر نمودیم یعنی تمام سجایا وسلوک پیشنهادی ای عبدالوهاب بود که از جانب خدا بزعم اکثر مسلمان ها ممنوع ومحکوم پنداشته میشود. مانند تیمیه قبل از او عبدالوهاب نیز معتقد بود و آن اینکه در مدت زمانیکه حضرت محمد (ص) در مدینه میزیست جامعه اسلامی یک جامعه ایدال(بهترین زمان) برای تمام مسلمانان بود و آن اینکه همه از پیغمبر اسلام تقلید (یعنی دراصل سلفی گری بود) می نمودند

تیمیه علیه اهل عرفان واهل تشیع وفلاسفه ای یونان باستان اعلام جنگ نمود اوگفت: نباید از مزار ویا مقبره حضرت محمد (ص) عیادت صورت گیرد ونباید روز تولدی آنحضرت برگزار شود چونکه همچو روش ورفتار در واقعیت امر تقلید از اهل مسیح میباشد، آنهایکه حضرت مسیح را همچو خداوند پرستش می نمایند که این خود بیش از بت پرستی چیزی دیگری نمیواند باشد، اوهمه آموزش هایش را همانند ساخت آنچه نیکه این آموزشها در برخی از مومنان ومعتقدین نسبت به باورها و اعتقاداتی که از دین اسلام داشتند ویا به آنها از دین اسلام تفسیر گردیده بود هیچ شک وتردید در عقاید آنها به میان نیاورد وهیکس را از سلامت ایمنی وزندگی محروم نساخت.

یکی از اصول اصلی وکلیدی نظریه عبدالوهاب که بعداً به یک ایده ای اصلی جاگزین گردید موضوع تکفیر بود، موضوعی که بر اساس نظریه تکفیر عبدالوهاب وپیروان او میتوان مسلمانان کافر را از مسلمان اصلی تشخیص نمود و عبدالوهاب بر آن بود که مسلمان تکفیر شده را نباید چانس داد که حاکم بر سر نوشت دیگران (مثل پادشاه) شود، عبدالوهاب تمام آن مسلمانان رامحکوم می نمود که آنها مرده ها، اولیا، و اشخاص متقی وپرهیز گار و عارفان را بیشتر احترام می نمودند او معتقد بود که چنین احساسات انسان را از انجام خدمات فرعی وساده در برابر خداوند دور می سازد، در نتیجه اسلام عبدالوهاب مسلمانان را پر حذر میسازد که در حق مردها حتی در حق مرده های عزیزان شان به دوعا وطلب مغفرت نپردازند، از مقبره ها زیارتگاه ها، مساجد متبرکه، اماکن مقدسه عیادت بعمل نیاورند، از برگزاری روز تولد رسول خدا حضرت محمد (ص) خودداری نمایند تا جایکه حتی از سنگه های مقبره هنگام دفن مرده استفاده بعمل نیاورند.

« او یعنی عبدالوهاب چنین نوشت: کسانیکه به این چشم انداز ویا دیدگاه توافق نشان ندهند باید کشته شوند، همسران ودختران شان

بی‌حرمت شوند و مال و ملکیت های شان باید مصادره شود»

عبدالوهاب خواستار آن می‌باشد و یا چنین تاکید می‌ورزد که مسلمانان تمام گفته های او را بپذیرند و از آن بیدون کم و کاست پیروی نمایند و آنچنان پیروی که از نظر فزیکتی قابل رویت باشد و ملموس نشان داده شود، اودرعین زمان استدلال می نماید که همه مسلمانها باید بصورت جداگانه چنین تعهد بنمایند که ازیک رهبر مسلمان (از خلیفه - اگر وجود داشته باشد) متابعت کنند و وفاداری خود را به اونشان بدهند، اما اگر کسی پیدا شوند که خود را به گفته ها و اصولی که او طرح نموده است تطابق ندهند، آنها باید کشته شوند، همسران و دخترهای شان بی حرمت گردند، مال و ملکیت شان باید مصادره گردد و می افزاید که تمام آنها یکمرتد تشخیص میشوند شایسته ای مرگ و نابودی بوده و باید که لیست همچو اشخاص که شامل شیعه ها، صوفی ها و دیگر فرقه ها که به نظر عبدالوهاب مسلمان نمی باشند ترتیب و تنظیم گردد و بعدا کشته شوند.

در اینجا آنچنانیکه دیده میشود هیچ چیزی دیگر وجود ندارد که وهابیت را از داعیش مجزا و منفصل سازد و اگر شگافی هم در بین این دو طرز تفکر مذهبی بوجود آید وقتی خواهد بود که آموزه های عبدالوهاب نهادینه شود، آنطوریکه آموزه ها و دکترین عبدالوهاب در اشاره به پادشاه عربستان یاددهانی شده است تصرف قدرت مطلقه است که این قدرت بالای سه ستون اعم از «یک حاکم»، «یک اتوریتی یا قدرت» و «یک مسجد» استوار میباشد و پادشاه عربستان ناگزیر باید بمنظور حفظ قدرت مطلقه خویش وهابیت را به حیث دکترین رسمی اش که بتواند واژه و یا کلیمه «مسجد» را در تصرف خود داشته باشد بپذیرد و آن را اساس و پایه ای ایدیولوژیکی قدرت مطلقه خود قرار بدهد ولی این شگاف یعنی شگافی که بعد از نهادینه شدن آموزه های عبدالوهاب در نظر دست اندرکاران گروه داعیش بملاحظه میرسد چنین است که موسسین گروه داعیش این سه پایه (یک حاکم - یک قدرت - و یک مسجد) را هرگز نه میپذیرند در حالیکه تمام اهل سنت در حال حاضر به صفت نیروهای استوار و ثابت دولت اسلامی عراق و سوریه پنداشته میشوند اینها به جز از آن سه پایه و یا سه ستونی را که در فوق ذکر نمودیم باقی تمام نظریات و گفته های عبدالوهاب و یا طریقه وهابیت را هم می پذیرند و هم به آن همه جانبه احترام بجا می آورند. که رویهمرفته میتوان چنین اذعان کرد که وهابیت اخرا الامر برای عربستان سعودی میتواند به صفت یک محرک تهدید کننده تاثیر گذارد.

تاریخچه ای فشرده سالهای (۱۷۴۱-۱۸۱۸): آموزش رمان و یا رساله ای عبدالوهاب در اصل وسیله و ابزاری برای اضمحلال و طرد عرف و سنت و قرارداد اجتماعی عرب بود که این خود جا ده و مسیری را برای کسب و تصرف قدرت باز نمود.

«**ستراتژی دست اندرکاران ویا پیروان این رمان و رساله مثل خواست گروه داعیش امروزی بود و آن اینکه مردم فاتح را با القا**

و ایجاد ترس و رعب مجبور به اطاعت و فرمانبرداری می نمودند».

قبیله ای ابن سعود باتصرف و به ملکیت در آوردن نظریات و دکتترین عبدالوهاب هر آنچه را که خواسته اند آنرا همیشه انجام داده اند. از آنجمله یورش و تهاجم آنها به روستاها و قرا و همجوارشان برای غارت و به غنیمت گرفتن اموال و ملکیت های آن روستا یا ن ولی اکنون این پیروان دکتترین عبدالوهاب به چور و چپاول دارایی های مردم به نحوه سابق نمی پردازند بلکه غارت و چپاول دارایی های مردم را در در تحت درفش جهاد و جهادیزم به غنیمت میگیرند. ابن سعود و پیروان دکتترین عبدالوهاب ایده و نظریه ای شهادت را برای بدست آوردن منافع شان دوباره برآه انداخته اند و ب مردم چنین افاده مینمایند، آنهایکه در راه حق و حقانیت شهید میشوند فوراً داخل بهشت میشوند، و به این شکل مردم را در تحت فرمان خود قرار میدهند و به آنها وعده بهشت موهوم را میدهند. ابن سعود و پیروان عبدالوهاب در آغازین فتوحات شان چندین محله و یا جوامع روستایی را فتح و سلطه خویش را بر آن جوامع مسلط ساختند و برای باشندگان این محلات تحت تصرف گزینش و انتخاب راه زنده گی محدود را که عبارت از گرآیدن به و هابیزم و یا مرگ و قطع حیات بود تفویض نمودند.

ستراتژی آنها همانند گروه و یا پیروان داعیش امروزی چنین بود که باشندگان محلات فتح شده را با ایجاد ترس و رعب مجبور به اطاعت و متابعت می ساختند در سال (1804) متحدین این گروه یعنی آنهایکه با بردن یورش و تهاجم شهر مقدس کربلا را در عراق به تصرف خود در آوردند هزارها هزارها پیروان تشیع را بشمول زنان و اطفال قتل عام کردند و بسیاری از حرم ها و خانه های مردم تشیع را بشمول حرم امام حسین نوه حضرت محمد (ص) تخریب و هزارها انسان را به قتل رساندند.

(یک افسر و جنرال عالی رتبه انگلیس که در هنگام جنگ زدو خورد [کل کربلا] واقع

در عراق در آنزمان حضور داشت مشاهدات خود را اینچنین در قید تحریر درمی آورد:

در روز روشن بشکل خیلی بی رحم و شنیع تمام کربلا بغارت کشیده شد و در حدود پنج هزار مسکونین کربلا اعم از پیروان و زن و کودک قتل عام گردید و آرامگاه حضرت امام حسین را نیز غارت نمودند.)

عثمان بن بشیر نجدی اولین مورخ دولت سعودی چنین نوشت: در سال «1801» ابن سعود مرتکب قتل عام در کربلا گردید او با افتخار و مباحات در مورد این قتل عام مشهود و مستند و ثابت چنین میگوید: ما کربلا را به تصرف خود در آوردیم و مردم آنرا بمثابه برده گان خویش در راه ستایش پروردگار جهانیان قتل عام نمودیم و از این عمل خود از هیکس پوزش نخواستیم و تمام کسانی غیر معتقد دیگر و کافران را بلمثل به مرگ محکوم نمودیم.

با ادامه از تاریخ فشرده سالهای (1741- 1818) باید خاطر نشان ساخت که در سال

(1803) سرانجام عبدالعزیز وارد شهر مقدس مکه شد و با تحمیل زور ترور و وحشت (بهمان سان و سرنوشت که در وقت تصرف مدینه بوقوع پیوسته بود) این شهر را به تصرف خود درآورد، و پیروان عبدالوهاب تمام آثار و ابدات تاریخی را بشمول مقبره ها و زیارتگاه ها تخریب و به خاک یکسان ساختند و در پایان این یورش و تهاجم بر مکه در جوار مسجد بزرگ آثار معماری اسلامی را که محصول دست انسانها در طول قرن ها بود آنرا نیز تخریب و منهدم ساختند که دیگر هیچ نشانی از آن معماری باقی نه گذاشتند.

اما در ماه نومبر سال «1803» قاتل شیعی ها شاه عبدالعزیز را (بخاطر گرفتن انتقام کشته شده گان کربلا) کشتند، پسر او سعود بن عبدالعزیز موفق گردید که در شبهه جزیره ای عربستان سعودی به فتوحات خود ادامه دهد > درین وقت حاکمان عثمانی نخواستند در چوکی های خود بنشینند و تماشا نمایند که سرزمین های امپراتوری شان چسان قطعه در قطعه از تصرف شان بیرون گردد، بادر نظر داشت این اصل ارتش امپراطوری عثمانی متشکل از مصری ها در سال «1812» متحدین ویا حاکمان سعودی را از تصرفات شان در شهرهای مدینه، جده و مکه بیرون راندند و این شهرها را دوباره در تحت قلمرو امپراتوری خود قرار دادند. در اینجا مطلب مهم دیگر قابل یاد آوری اینست که در سال (1814) شاه آل عبدالعزیز از اثر شدت تب و در میگردد، و پسر بدبخت او عبدالله بن مسعود توسط سپاهیان امپراتوری عثمانی دستگیر و به استانبول منتقل میگردد و در آنجا بشکل خیلی فجیع و هولناک اعدام میگردد چنانچه یک تماشاگر جریان اعدام عبدالله بن مسعود را که از نزدیک بچشمان باز خود دیده بود چنین حکایه می نماید (جسد او را بشکل تحقیر آمیز برای مدت سه روز در کوچه های استانبول کش نمودند بعداً جسد اش را اویختند، سرش را از تنه قطع کردند و در زیر ضربات مرمی های سلاحهای ثقیل قرار دادند قلب اش را از قفس صدری اش بیرون آوردند و تنه او را قطعه قطعه کردند). در سال «1818» نیروهای وهابی توسط مصری ها (به نیابت حاکمان عثمانی) در یک جنگ سرنوشت ساز خرد و خمیر شدند و در همان سال (1818) عثمانی ها آخرین شهر



اقامت گاه آل سعود در شمال ریاض عربستان بنام «دارعیه = Dariyah»

و یامرکز وهابی ها را متصرف شدند، که دگر برای وهابی ها جای ویاملکیتی باقی نماند، چند وهابی باقیمانده دوباره به صحرا عقب نشینی نمودند و در آنجا در طول سده های

قرن نزدهم زنده گی خاموشانه را برگزیدند .

بازگشت تاریخ با ظهور داعیش (دولت اسلامی عراق و سوریه):

موضوع قابل فهم از چشم دید آنهاییکه بازگشت تاریخ را درک و یا نگاه میکنند مشکل به نظر نمی آید و یا قابل تعجب نمی باشد که چرا دولت اسلامی داعیش در عراق معاصر عرض اندام میکند . در واقع ارزش بنیادی و هابیت قرن هژدهم نه تنها که در نجد «Nejd» نمی خشکد و یا پژمرده نمی شود بلکه با انقراض امپراتوری عثمانی در بخبوحه و هرج و مرج جنگ اول جهانی دوباره قدمی افراشت و تجدید حیات می نماید .

ال سعود در نسانس قرن بیستم قادر گردیدند که اقوام و قبایل بدوی و بدخو (اخوان) را با روح د کترین و هابیت و ابن سعود با هم متحد و یک پارچه بسازند که این دستاورد موشگافانه محصول بکار برد نقش سیاسی شاه عبدالعزیز پیش از جنگ عقیدتی و یا تبلیغ دینی میباشد که ثبت اوراق تاریخ گردیده است .

موضوع دیگر قابل ملاحظه اینکه: تجدید تجسم «اخوان» بمثابة یک جنبش بیشتر نمیه مستقل و مجهز با «اخلاق و مورالیتی» و ها بیزم در اوایل سال (1800) تقریباً شکل موفقانه و درخور توجه در تصرف سعودی ها قرار داشت ، این اخوانی ها در اوایل با روش هم مثل و مشا بهه توانستند شهرهای اعم از مکه ، مدینه و جده را در فاصله بین سالهای «1914» و «1926» دوباره به تصرف خویش در آورند . بهر صورت عبدالعزیز درین موقع از وقوع انقلاب و دیگرگونی **جاکو بینیزم** (ایدیولوژی عناصر افراطی انقلاب فرانسه و ایجاد رعب و ترس حکومت .. توضیح توسط این قلم) که ممکن توسط «اخوانی ها» بر ضد منافع او بوقوع بپیوندد بیشتر احساس خطر نمود، او اخوانی ها را به ضرب گلوله بیست و این عمل او باعث شورش «اخوانیها» و آغاز جنگ داخلی گردید که این جنگ تا سال «1930» دوام نمود و باعث تلفات بیشتر گردید .

از سوی دیگر برای شاه عبدالعزیز حقایق دهه های قبلی فرسایش کننده تلقی میگردد ، اما کشف نفت در شبهه جزیره عربستان زمیه معاشرت را بین شاه عبدالعزیز و بریتانیا و امریکا با ر آورد ، با وجود این حقیقت تلخ که تا هنوز شریف حسین بعنوان یگانه پیشوای قانونی عربستان شناخته میشود ، سعودیها بیشتر نیاز به گسترش وضعیت پیچیده ای دیپلماتیک داشتند .

با در نظر داشت این توجیهه دیپلماتیک بود که **وها بیت** با زور و اجبار از یک جنبش ساده به جهاد انقلابی و تصفیه ای تکفیری دینی مذهبی مبدل گردید و از نظر سیاسی ،

دینی مذهبی از مردم دعوت بعمل آورده شد که به خانواده سلطنتی عربستان سعودی
وقدرت مطلقه شاه ارج گذارند و وفاداری شان را ابراز نمایند .

ثروت نفت و گسترش وهابیت هنگامه ای کشف نفت در شبهه جزیره عربستان

را یک دانشمند فرانسوی بنام جیلیس کپیپل (Giles Kepel) چنین توضیح میدارد:
کشف نفت درین شبهه جزیره باعث گسترش دامنه ای وهابیزم نه تنها در عربستان
گردید بلکه در سراسر جهان اسلام توسعه یافت. اسلام وهابیت خود باعث کاهش بسیاری
سروصدهای مذهبی و دینی دیگر گردید و این طریقت و آیین مذهبی توانست که بعنوان
آیین واحد جامعه را منقسم سازد و سرمایه گذاری ها به ارزش بیلونها دالر در بخش
استخراج و مصرف و کسب سود از نفت خود مظهر قدرت نرم سرمایه داری را در ذهن
انسان تداعی میکند .

سرمایه گذاری عجولانه و مختلط در بخش پروژه ای مظهر قدرت نرم به آن منظور
بکار گرفته شد تا برای مقامات عربستان سعودی زمینه رهبری و مدیریت اسلام سنی
مهیا گردد و با آن همزمان باعث تشویق علایق ایالات متحده امریکا در جابجا سازی
و گسترش وهابیزم از نظر آموزشی ، اجتماعی و فرهنگی در سراسر سرزمین های اسلامی
گردد که بادر نظر داشت همین مفکوره وابستگی سیاسی غرب با عربستان سعودی به
ارمغان آمد یعنی آن وابستگی که از زمان ملاقات عبدالعزیز شاه عربستان باریس جمهور
ایالات متحده امریکا آقای روزولت در کشتی جنگی ایالات متحده امریکا در بازگشت از
کنفرانس یالتا صورت گرفت و وابستگی که تا همین اکنون پایرجا است .

موضوع قابل دقت این است که غرب پادشاه ویا سلطان عربستان را با نگاه های
خیره کننده ای شان به ارتباط ثروت سرشار ، نوسازی اشکار و قابل دید و با رهبری
و مدیریت استادانه که از جهان اسلام می نماید تماشا می نمایند ، آنها یعنی غربی ها
چنین می نگرند پادشاه به الزامات زندگی مدرن عطف توجه داشته و بادر نظر داشت
همین اصل اسلام سنی را چنان مدیریت می نماید که آنها نیز چنین می نگرند که
سلطان این الزامات مدرن زنده گی را نیز در نظر میگیرد .

بهر حال آنچه که قابل توجه پنداشته میشود چنین است :

(ازیک سو گروه داعیش «پیروان دولت اسلامی عراق و سوریه» عمیقاً
پیرو مذهب وهابی اند و ازسوی دیگر اینها بادر نظر داشت راههای مختلف
گروه فوق العاده افراطی و رادیکال اند و میتوان آنها را دراصل بعنوان یک
جنبش اصلاحی به وهابیت معاصر دانست.)

ولی برخوردار « اخوانی های » سعودی به اسلام باوجود عقب نشینی در سال (1930)
هنوز نه مرده است بلکه جایگاه خود را در بخش از سیستم موجود در عربستان سعودی
حفظ داشته است از این رو دوگانگی که امروز ما در آن ملاحظه می نمایم بادر نظر داشت

راههای متنوع یک اسلام افراطی و رادیکال میباشد و میتوان اساساً آنرا بعنوان یک جنبش اصلاحی و دست خورده به وهابیت معاصر تلقی نمود .

گروه ویاجنبش نو ظهور داعیش « دولت اسلامی عراق و شام » در واقعیت امر یک جنبش جانبدار و پیروی مدینه اند : آنها اقدامات و عملکردهای دو خلیفه نخستین اسلامی از خلفای راشدین را بجای اعمال و کردار حضرت محمد «ص» بعنوان مرجع تقلید خود برگزیده اند و آن احکام و اصول را با زور و جبر و تحکم بر زیردستان خود تطبیق می نمایند و ادعای مقامات عربستان سعودی را مبنی بر اینکه بالای آنها تسلط دارند کاملاً رد مینمایند .

از سوی دیگر آنطوریکه سلطنت عربستان یا شاهان آل سعود در عصر شگوفایی بنگاه نفت بیشتر شگفتند و یا به اصطلاح کسب عظمت و شکوه نمودند ، همزمان به آن درخواست اخوانی ها مبنی بر تجدید نظر و تجدید ساختار پیش کشیده میشود (با وجود مبارزات زمان انتخاباتی نوسازی شاه فیصل عربستان سعودی) برخورد اخوانیها از وضع و موقفی راکه برگزیده اند احساس خوشی می نمایند و تا هنوز از این احساس مبنی بر اینکه آنها را برجسته ترین مردان و زنان و شیوخ عرب همه جانبه کمک می نمایند لذت می برند و با در نظر داشت همین اصل میتوان چنین استنباط کرد که «اوسما بن لادن» یکی از جمله نمایندگان و پیرو این اخوانی ها بود که در راه ارمانهای این اخوانی ها تا آخرین رمق حیات خود رزمید .

امروز گروه داعیش ناتوانی و ضعف مشروعیت پادشاه را بسروچشم ملاحظه می نمایند که این کمزوری و ناتوانی از نظر آنها چندان غامض و گیج کننده نیست ، بلکه بازگشت به ریشه های واقعی از پروژه ای عبدالوهاب میباشد .

مدیریت مشارکتی منطقه توسط عربستان سعودی و دستیابی به پروژه ها یا نهادهای سیاسی دیگر عرب (مقابل با سوسیالزم بعثیه ، ناصریزم ، سوبیتیزم ، و نفوذ ایرانی ها) را سیاستمداران غربی با دقت همه جانبه تحت بینش خویش قراردادده و این کشور را از نظر درآمدهای مالی و ثروت های افسانوی ، بازسازی و سلطه نفوذی که در منطقه دارد قدم به قدم تحت مطالعه و بازرسی دارند .

روی همرفته درک سرویس خدمات اطلاعات غرب از کار و فعالیت جنبش های اسلامی بیشتر افراطی بعنوان وسیله موثر در سرنگونی و شکست اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان و مبارزه علیه رهبران متعصب و خودکامه کشورهای شرق میانه کاملاً روشن و هویدا است .

پس ما چرا باید این موضوع را به نظر شگرف و تعجب بنگریم و یا میتوان گفت که هیچ جای تعجب نیست و آن اینکه چرا شهزاده عربستان آقای «بندر» بدستور غرب به مقابل اسد «ریس جمهور سوریه» به ایجاد یک جنبش از نوع اخوان جدید خشونت بار و فوقالعاده افراطی داخل اقدام نشود و همچو جنبش مثل داعیش (دولت اسلامی عراق

وسوریه) را مدیریت نه نماید؟ یا ماچرا از شناخت کم و بیش در مورد وهابیزم متعجب باشیم که شورشیان «میانه رو» سوریه نادراً مبدل به جانوران شاخدار نگردند؟ یا چرا تصور آنرا نداشته باشیم که وهابیزم افراطی ممکن وهابیزم «میانه رو» را ایجاد نه نماید؟ یا ماچرا تصور نکنیم که گردن نهادن ویا از دست دادن زندگی به دکترین «یک رهبر، یک قدرت، ویک مسجد» که در نهایت امر منجر به اعتدال ویا تحمل میگردد نه اندیشیم؟

یا شاید که ما هرگز تصور آن را نداشته باشیم؟

بالحترام